

شهره

روزنامه

روزنامه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی صبح ایران
شنبه ۲۲ دی ۱۳۹۷ - ۱۳۹۷ جمادی‌الاول ۱۴۴۰ - ۱۲ ژانویه ۲۰۱۸ - شماره ۱۰۶۴ - سال چهارم
۸ صفحه - قیمت ۱۵۰۰ تومان - ضرب کیفیت ۶۱٫۴

www.hamdelidaily.ir hamdeli@gmail.com newspaper.hamdeli.com t.me/HamdeliNews

صاحب امتیاز: ولی‌الله شجاع‌پوریان
مدیر مسئول: فریبا خاوش
سرمدبیر: محمود اشرفی
دبیر تحریریه و گروه سیاسی: هرمز شریفیان
همکاران: محسن فیض‌اللهی - روح‌اله نخعی
گروه اقتصادی:
دبیر: فرشته بهروزی‌نیک
فاطمه آقایی‌فرد
گروه اجتماعی:
دبیر: آذر لطفی
رضا نحوی

گروه فرهنگ و هنر:
دبیر: مهدی فیضی‌صفت
احمدرضا شجاع‌پوریان
مدیر اجرایی: وحید شجاعی
مدیر فنی: مهدی بخشی
همکاران: حمیدرضا سراجی - حمید طاهری
چاپ: چاپ گلرین
توزیع: نشر گستر امروز ۰۲۱۶۱۹۳۳۰۰۰
تلفکس: ۰۲۱۸۸۹۶۴۵۲۳ - ۰۲۱۸۸۹۶۴۰۸
نشانی: تهران - زرتشت غربی - نرسیده به
بیمارستان مهر - پلاک ۵۶ - واحد ۲



دیدار تیم‌های بسکتبال بانوان دانشگاه گلستان و پالایش نفت آبادان از سری مسابقات سوپر لیگ بسکتبال که با نتیجه ۸۲ بر ۶۴ به سود تیم پالایش نفت آبادان به پایان رسید. منبع: مهر

نگاه روز

کسی که خودش را نمی‌بیند

عادل جهان آرای - روزنامه نگار: دولت ۸ساله احمدی‌نژاد یقیناً یکی از دولت‌هایی خواهد بود که رفتار و کردار رئیس او، حتی در سال‌های آینده هم محلی را بحث خواهد بود. البته خود دو دولت احمدی‌نژاد به دلیل نقشی که در تاریخ ایران بازی کرد و در عین حال وضعیت رفاه مردم را به صورتی رقم زد که کسی میل نداشت به آن دوران برگردد، باعث شد که به نوعی برخی از مثال‌های دولت‌داری را به ذهن متبادر سازد. ضمن آنکه نمی‌توان از انصاف دور شد که وضعیت معیشتی مردم در دولت دوازدهم نه تنها کم از دولت‌های احمدی‌نژاد ندارد، بلکه در برخی از موارد بدتر از آن هم شده است. اما موضوع مورد نظر در این یادداشت کوتاه، تبعات یک انتخاب است که سال‌هاست به شکل‌های مختلف در صفحه‌های مجازی یا حتی بی‌آنکه هزینه‌ای کند، تصویرش در صفحه اول نشر بهای اغلب مخالف او، دیده می‌شود. محمود احمدی‌نژاد که تا سال ۸۲ عملاً چهره‌ای ناشناخته بود، بعد از آنکه شورای شهر تهران او را به بهشت بردند، او هم در خلأ سیاسی از صندلی بهشت به پاستور پرید و با آنکه ۶سال است که از پاستور

حکایت

توانایی نه به قامت و زور که به اندیشه است

سعدی که روانش شاد باد، در گلستان در باب در سیرت پادشاهان حکایت شماره ۳ آورده است: «ملک‌زاده‌ای را شنیدم که کوتاه بود و حقیر و دیگر برادران بلند و خوب روی باری پدر به کراحت و استحقار درو نظر می‌کرد پسر به فراست استیصار به جای آورد و گفت ای پدر کوتاه خردمند به که نادان بلند نه هر چه به قامت مهتر به قیمت بهتر

الشیء لطیفه و الفیل جیفه / اقل جبال الارض طو و اینه لاعظم عند الله قدرا و منزلا / ان شنیدی که لاغری دانا گفت باری به اهلپه فریه اسب تازی و گر ضعیف بود / همجن از طویله خر به

پدر بخندید و از کان دولت پسندیدند و برادران به جان برنجیدند
تا مرد سخن نگفته باشد اعیب و هنرش نهفته باشد هر پیسه گمان نهر نهالی باشد که پلنگ خفته باشد شنیدم که ملک را در آن قرب دشمنی صعب روی نموده، چون لشکر از هر دو طرف روی در هم آوردند، اول کسی که به میدان رفت آمد این پسر بود گفت:

آن من باشم که روز جنگ بینی پشت من آن منم گر در میان خاک و خون بینی سری
لکنه جنگ از خون خویش بازی می‌کند / روز میدان و آن که بگریزد به خون لشکری
این یگفت و بر سپاه دشمن زد و تنی چند مردان کاری بینداخت. چون پیش پدر آمد زمین خدمت ببوسید و گفت

ای که شخص منت حقیر نمود / اتا درشتی هنر نهنداری اسب لاغر میان به کار آید / روز میدان نه گاو پرواری آورده‌اند که سینه دشمن بسیار بود و اینان اندک. جماعتی آهنگ گریز کردند پسر نعره زد و گفت: ای مردان بکوشید یا جامه زنان بیوشید سواران را بگفتن او تهور زیادت گشت و به یک بار حمله آوردند. شنیدم که هم در آن روز بر دشمن ظفر یافتند ملک سر و چشمش بیوسید و در کنار گرفت و هر روز نظر بیش کرد تا ولیعهد خویش کرد.

برادران حسد برزند و زهر در طعانش کردند. خواهر از غرقه بدید، درچه بر هم زد. پسر دریافت و دست از طعام کشید و گفت محالست که هنرمندان بمیزند و بی‌هنران جای ایشان بگیرند
کس نیاید به زیر سایه بوم او / همای از جهان شود معوم
پسدر را از حال آگهی دانسد. برادرانش را بخواند و گوشمالی به واجب بداد. پس هر یکی را از اطراف بلاد حصه معین کرد تا فتنه بنشست و نزاع برخاست که ده درویش در گلیمی بخسیدند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند. نیم نالی گر خورد مرد خدا پندل درویشان کند نمی‌دگر
ملک اقلیمی بگیرد پادشاه / همچنان در بند اقلیمی دگر.

تفسیر حکایت
روابط آدم‌ها از نگاه سعدی به جایگاه و شأن اجتماعی

نگارخانه

همدلی: امروز ۱۲ ژانویه، ۱۲ روز از سال ۲۰۱۹ میلادی گذشت. ۲۲ دی، ۲۹۸ روز از سال ۹۷ گذشت و ۶۸ روز دیگر به سال جدید شمسی باقی مانده است.

انتخاب پایتخت جدید اردشیر پاپکان

۱۸۲۴ سال پیش در چنین روزی ۱۲ ژانویه سال ۲۲۵ میلادی اردشیر پاپکان ناسیونالیست بزرگ ایرانی پس از پایان دادن به حکومت اشکانیان که به ضعف و فساد گراییده بودند، تصمیم گرفت شهر غور پارس (فیروز) آباد امروز را پایتخت ایران کند، به این شهر رفت و دستور ساختن یک کاخ سلطنتی، یک دژ نظامی و تاسیسات اداری را صادر کرد. به نوشته سایت نوشیروان کیهانی زاده، بقایای این ساختمان‌ها تا به امروز باقی مانده‌اند. وی قبلاً در نظر داشت که کرمان را پایتخت کند که زادگاه کیهانیان بود که پیش از هخامنشیان بر شرق ایران (از کرمان تا پنجاب از جمله پاکستان و افغانستان امروز) حکومت داشتند. بعد که تغییر نظر داد، اصفهان (سپاهان) را که یک شهر مرکزی است برای پایتختی مدنظر قرار داد که پس از دیدار از این شهر، انصراف داد و در بازگشت به شهر استخر (شیراز) اعلام کرد که غور را پایتخت می‌کند که پس از تاجگذاری در معبد آنهدی (آنهدیا) در ششهر استخر در سال ۲۲۶ و سرکوب کردن شورشیان در غرب خلیج فارس (شرق کشور سعودی امروز، کویت امروز و جزیره بحرین) و رفتن به تیسفون (۳۶ کیلومتری جنوب بغداد) اعلام کرد که تا امپراتوری روم از هدف خود که تصرف مناطق واقع در شرق مدیترانه است دست بر ندارد مصلحت در این است که پایتخت تغییر داده نشود و تیسفون کماکان شاه نشین ایران باشد.

زادروز ترانه علیدوستی

۲۵سال پیش در چنین روزی ۲۲ دی ۱۳۶۲، ترانه علیدوستی بازیگر سینما و تئاتر، دوبلور و مترجم در تهران متولد شد. پدر او حمید علیدوستی بازیکن تیم ملی فوتبال ایران و از مربیان کنونی فوتبال است. مادر وی نادره حکیم الهی سنگ‌تراش و مجسمه‌ساز است. او تاکنون توانسته است عنوانین متعدد سینمایی از جمله جایزه بهترین بازیگر زن، پنجاه و پنجمین جشنواره فیلم لوکارنو سوئیس، جایزه بهترین بازیگر زن، جشنواره فیلم آسیایی عربی و همه ول معطلند، متأسفانه برخی از منتقدان سینمایی فیلم فجر را کسب کند. او در جشنواره‌های فیلم زولول فرانسه ۲۰۱۴ و فیلم هائوی ویتنام ۲۰۱۲، یکی از اعضای هیئت داوران بود.



علیدوستی به زبان انگلیسی مسلط بوده و مترجم ادبی است. او جایزه ادبی پروین اعتصامی را در پنجمین دوره برگزاری آن در قسمت ادبیات داستانی با ترجمه رؤیای مادرم، تألیف آلیس مونرو کسب کرد. ترانه علیدوستی در ویژه نامه شماره ۱۰۰ ماهنامه «صنعت سینما» که نگاهی است به سینمای ایران در دهه هشتاد، به انتخاب ۱۳۰ نویسنده و منتقد سینمایی به عنوان بهترین بازیگر زن دهه انتخاب شد. همچنین در سال ۱۳۹۰، ماهنامه سینمایی فیلم او را به عنوان بهترین بازیگر زن دهه ۸۰ انتخاب کرد.

ترانه علیدوستی از کلاس‌های بازیگری امین تارخ وارد دنیای بازیگری شد. وی سال ۱۳۷۹ از طریق همین کلاس‌ها برای بازی نقش «ترانه پرنیان» در فیلم من ترانه ۱۵ سال دارم انتخاب شد. پس از این فیلم او تا

منبع‌خند

ماز یار سوادکوهی - طنزنگار: باور بفرمایید وقتی ما مدعی هستیم که هنر فقط و فقط و فقط نزد ما ایرانیان است و بس و بقیه کشورهای جهان و خصوصاً کافران فن و کارخانه‌داران و کارچاق‌کنان و کارگران و کاردانان و کارداران و همه و همه ول معطلند، متأسفانه برخی از منتقدان سینمایی ما که فقط به دنبال سیاه‌نمایی هستند فکر کردند ما خدای‌ناکرده خودمان را کم می‌گیریم و دچار نوعی خودکم‌گیری شدیم و از قصد داریم شعر معروف «هنر ز ایرانیان است و بس» را زخم و زلی می‌کنیم. باور بفرمایید این‌جوری‌هانست، ما اساساً به این مصرع و ابیات‌هایی چنین، اعتقاد داریم که به این مصرع هم می‌نایزم. اصلاً ما توی ادبیات کهن و معاصر و شعر نو و کهنه و دست‌دوم و پاخورده و گردگرفته می‌گردیم تا یک مصرعی مثل این پیدا کنیم و برویم با آن در اقصا نقاط گیتی پز بدهیم. ما حتماً هنری داریم که یک کسی آن هم چند قرن پیش یک چیزی در همین مایه‌ها گفته. حالا البته طفلک فردوسی این‌جوری نگفته بود، ولی به هر حال ما بالاخره تکیم، یعنی فقط یکی یک‌دانه هستیم. شاید بپرسید چی شد که ما این همه دچار خودبیزگینی شدیم. باور بفرمایید وقتی دیروز شنیدیم شهردار تقریباً اسبق تهران بدون آنکه اصلاً خودش قالیبافی بلد

شعر کهن

امروز با کسای می مروزی

صبح آمد و علامت مصقول بر کشید

وز آسمان شمامه کافور بر دمید

گویی که دوست قُسطه شعر کبود خویش

تا جایگاه ناف به عمداد فرو درید

در شد به چتر ماه‌سنان‌های آفتاب

ور چند چرم ماه سر اندر سپر کشید

خورشید با سهیل عروسی کند همی

کز بامداد کِلَه مصقول بر کشید

وان عکس آفتاب نگه کن: علم علم

گویی به لاژورد می سرخ بر چکید

یا بر بنفشه‌زار گل نار سایه کرد

یا برگ لاله‌زار همی بر چکد به خودید

یا آتش شعاع ز مشرق فروختند

یا پرنیان لعل کسی باز گسترید

جام کبود و سرخ نبید، آر کاسمان

گویی که جامهای کبوداست پر نبید

جام کبود و باده سرخ و شعاع زرد

گویی شقایق است و بنفشه ست و شنبلیله

چون خوش بود نبید بر این تیغ آفتاب

خاصه که عکس او به نبید اندرون قفید

آن روشنی که چون به پیاله فرو چکد

گویی عقیق سرخ به لؤلؤ فرو چکید

وان صاف می که چون به کف دست بر نهی

کف از قذح ندانی، نی از قذح نبید

شعر معاصر

با فرزین مروزی

چیزی مگو با من دلم آتش به جانم کرده‌ای

چیزی مگو با من دلم آتش به جانم کرده‌ای

هر آنچه باشد با غمی گویی به نامم کرده‌ای

حتی اگر دیوانه‌ام با بی کسی همخانه‌ام

آواره‌گی آخر چرا قائم به ذاتم کرده‌ای

سوسن مگبید یاد ما بلبل مشیند بام ما

سوزنده‌ای فردای من در پیله شاهم کرده‌ای

آخر شدم در زندگی از غصه با بیبوه‌گی

چیزی نماند از خودم در سینه چالم کرده‌ای

سر کن به هر سوئی که دل با یاد او بر می‌شود

مغمور یادت می شوم هر جا که یادم کرده‌ای

فردا نمی‌آید چرا خورشید ما روشن شود

هرگز نگفتی که چرا قلبم به ماتم کرده‌ای

آخر رسد عمرم به سر غافل شدم از روزگار